



از میانه جهان تا میانه آسیا

● دکتر عبدالرسول خیراندیش

نیز به دور و مصون نمانده‌ایم، چنان که می‌دانیم ایران در پذیرش مهاجران و پناهندگانی در سال‌های اخیر رتبه اول را داشته است، پناهندگان افغانی، پناهندگان کرد عراقی، پناهندگان شیعه عراق، پناهندگان از جمهوری آذربایجان.

اما در نگرش سلبی می‌توان گفت اغلب این مناطق بحران خیز در همان محدوده‌ای قرار دارند که «جهان ایرانی» یا «ایران تاریخی» و «ایران فرهنگی» نامیده شده است. این وجه سلبی موجب شده است تا علائق و دلمشغولی‌های ایرانیان همواره از «ایران سیاسی» یعنی ایران کنونی فراتر باشد. هرچند ایرانیان بر اساس مناسبات معروف و شناخته شده بین الملل، همسایگان و مرزهای خویش را به رسمیت شناخته و بدان پای بند بوده‌اند. اما هیچگاه نتوانسته‌اند خود را از آسیب‌های بحران‌های منطقه‌ای دور نگه دارند و این آسیب‌ها را به صورت تحمیلی بر پیکره خویش شاهد بوده‌اند. این همه از آن روست که علیرغم شرایط سیاسی و اقتصادی جهان کنونی، سایه دو عامل تاریخ و فرهنگ در مناسبات همه کشورهای آسیای میانه تا هند و قفقاز و مدیترانه و خلیج فارس گسترده شده‌اند و همگی نیز مسلمان هستند بسیار سنگین و تأثیرگذار بوده است.

دو عامل تاریخ و فرهنگ هر چند تشابهات این ملت‌ها را بیشتر می‌سازد و می‌تواند زمینه مشارکت و تعامل و تعاون را توسعه و تحکیم بخشد، در همان حال فضای واحد تاریخی و فرهنگی را هم به وجود می‌آورد که در فقدان یک طرح آگاهانه برای همزیستی می‌تواند نتایج عکس انتظار را به دنبال داشته باشد.

تجربه اروپائیان در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم در این راه بسیار مفید بوده است. دوره‌ای از تخاصمات که با بهره‌گیری از تاریخ و ناسیونالیسم، نژادپرستی و تعارضات ایدئولوژیک تقویت می‌شد سرانجام با شرایط دردناک بحران‌های بزرگ قرن بیستم تشدید می‌شد. اما پس از آن و در

ایرانیان در روزگاری بسیار قدیم کشور خود (ایران) را در میانه جهان تصور می‌کردند و در همان حال نیز سرزمین خویش را بهترین جای دنیا می‌دانستند. بر اساس این تصویر، جغرافیای جهان، شامل شش کشور دیگر نیز می‌شد که گرد بر گرد ایران قرار گرفته بودند. نظامی گنجوی این جغرافیای دلپذیر را چنین توصیف کرده است:

همه عالم تن است و ایران دل

نیست گوینده زین قیاس خجل

چون که ایران دل زمین باشد

دل ز تن به پود یقین باشد

اما این جغرافیای خاص خالی از دردسر نیز نبوده است. تهاجمات طولانی و پی در پی تورانیان و تازیان و رومیان... اما در همان حال رستم و فرامرز و گیو و گودرز... و دفاع از ایران. امروزه چون به جغرافیای سیاسی و مناسبات بین الملل گرد برگرد ایران می‌نگریم، با مشاهده کانون‌های بحران در اطراف خویش باز همان تصویر ایران در میانه و گرد برگردش منطقه‌های بحران خیز را می‌بینیم.

۱- آسیای میانه (با محوریت مسأله افغانستان) ۲- شبه قاره هند ۳- خلیج فارس ۴- قفقاز ۵- خاور میانه با محوریت مسأله فلسطین ۶- آسیای غربی با محوریت مسأله عراق.

این شش منطقه را که دارای بحران‌های طولانی و ریشه‌دار هستند اگر بخواهیم در شمارش ادامه دهیم می‌تواند بیشتر هم باشد مانند مسائل دریای مازندران، اوضاع آینده اقیانوس هند یعنی شاهراه اصلی شریان نفتی جهان، بحران‌های بالکان...

اما به هر حال غرض آن‌که، آنچه در قدیم از موقعیت جغرافیایی ایران دانسته می‌شد «جغرافیای بخت» بود و آنچه که اکنون هست را باید «جغرافیای سخت» نامید. در یک تلقی اثباتی از این اوضاع می‌توانیم بگوییم بدون آن‌که خواست و نظر ما باشد. چنین بحران‌هایی پدید آمده و از عوارض آنها ما



سرعت و شتاب تحولات و تغییرات و وقوع رخدادهای پی در پی نیز بسیار است، لذا فرصت اندکی برای به کار بستن بهینه امکانات به دست می‌آید. بنابراین هیچگاه فرصت پیشی گرفتن از رویدادهای ناخواسته پدید نمی‌آید. اما نمی‌توان این نقیصه را هم متذکر نشد که دلیل این امر فقدان یک دیدگاه نظری عمومی در قبال همه این مناطق در یک طرح کلی است. این مناطق واقعیات پیرامونی ما هستند. آیا ما توانسته‌ایم در یک طرح کلی از همه آنها تحلیلی یکجا به دست آوریم و سپس به تصمیم‌گیری درباره مناسبات خویش با آنها پردازیم؟

ظاهراً چنین طرح تحلیلی عمومی وجود ندارد لذا عمل‌گرایی تنها راه ممکن در این زمینه به شمار می‌آید. با این وجود نباید از نظر دور داشت که در غیاب یک نگاه کلان بر قاعده علم روابط بین‌الملل، ما همواره این نقیصه را با یک طرح تاریخی مربوط به زمان‌های گذشته پر کرده‌ایم. گذشته‌ای که ایران تاریخی و فرهنگی را بازگو می‌کند. لذا تفکر چنین بوده است که خواسته‌ایم در یک فضای تاریخی گفتمانی با مناطق اطراف خویش شکل دهیم. این در حالی است که در میان دنیای کنونی زندگی می‌کنیم و در عرصه عمل و واقعیت بیش از هر چیز تحت تأثیر واقعیات، مقتضیات و مسائل دنیای کنونی هستیم. این‌که بر تاریخ مشترک (گذشته) تأکید می‌کنیم به همان اندازه که می‌تواند راهگشا باشد می‌تواند ایجاد تنگنا نیز بنماید.

معیار سنجش این امر آن است که آیا اشاره به سرگذشت مشترک می‌تواند گویای سرنوشت مشترک باشد، یعنی تأکید بر آینده‌ای که متعلق به همه ما خواهد بود. توسعه مناسبات و تعمیق ارتباطات و همکاری‌ها

سراسرنیمه دوم قرن بیستم اروپا با درس گرفتن از تمامی تاریخ گذشته خویش در دوره قرون جدید و معاصر راهی را در پیش گرفت که به پدیده شکوفا و ثمربخشی به نام «اتحادیه اروپا» منتهی شده است. در اروپا خاطره‌های تلخی که گذشته تاریخی را عرصه کشمکش اندیشه‌ها می‌ساخت، در پرتو همکاری فعال و مستمر در زمان حال و امید به آینده‌ای که در پیش رو قرار می‌گیرد، کمرنگ شده است. زیرا هم «تاریخ» و هم «فرهنگ» در خدمت صلح بین‌الملل و همزیستی توأم با مسالمت به خدمت گرفته شده است. این در حالی است که پیش از این همین دو عامل محرک خصومت‌ها و برانگیختن نفرت‌ها به شمار می‌آمدند.

بدون شک چنین امری در یک برنامه مشترک و مبتنی بر عزمی همگانی و در طرحی هماهنگ صورت گرفته است و هر جا نیز که بخواهد مورد اقتباس قرار گیرد راهی جز این نخواهد داشت.

برای ایرانیان که در میان چند منطقه بحران خیز قرار گرفته‌اند، اولویت توجه با کدام است و اصولاً چه معیارهایی برای تشخیص این اولویت وجود دارد؟ آسیای میانه، خاورمیانه، خلیج فارس، قفقاز و... کدامیک از اهمیت بیشتری برخوردار هستند؟ شاید برای هرکسی پاسخی در این زمینه وجود داشته باشد. بدون شک رسیدن به اجماعی در این باره سخت و حتی غیرممکن به نظر می‌آید. وقوع رخدادهای پی در پی نیز حصول چنین نتیجه‌ای را با اشکال مواجه می‌سازد. در نتیجه همواره توجه به یک سمت (آن هم در پی وقوع حوادثی مهم با شکل‌گیری یک بحران جهانی در یکی از این مناطق صورت می‌گیرد) جلب می‌شود.





بدون شک منوط به نگاه به آینده و اشتراک مساعی در ساختن آینده‌ای است که همگی دغدغه و دلمشغولی آن را داریم.

در اینجا سخن از نادیده گرفتن تاریخ نیست بلکه تلاشی است برای آن که سایه مشکل ساز تاریخ بر مناسبات ملل رفع گردد و در عوض پرتوروشنی بخش تاریخ برای بهره‌گیری از تجارب گذشته و دیدن افق‌های آینده ممکن گردد.

برای ایرانیان هر یک از مناطق پیرامونی در همان حال که یادآور بخشی از خاطره تاریخی است، در بردارنده عرصه‌های نوین تعامل و تفاهم و همکاری نیز به شمار می‌آید. بدون شک نباید هیچ یک را قربانی دیگری ساخت بلکه لازم است این ظرفیت و توانایی را ایجاد کرد که آینده‌نگری اصل و اساس قرار گیرد.

آسیای میانه که اکنون کشورهای متعددی را شامل می‌شود در طول تاریخ خود تحولات بسیاری را پشت سر گذاشته است. بخشی از این تاریخ با حماسه‌های ایرانی منعکس شده در زبان و ادب فارسی پیوند خورده است و چنان با آن عجین شده که قابل تفکیک نیستند. همچنین ایرانیان در بخشی از تاریخ خود حضوری درخشان در قسمت‌هایی از آسیای میانه داشته‌اند. فرهنگ ایرانی، زبان فارسی، عرفان اسلامی... همگی پل‌ها و پیوندهای ایرانیان با آسیای میانه به شمار می‌آید. چه در مقوله گسترش اسلام به طرف شرق آسیا و چه در دفاع از مرزهای آسیای میانه در برابر مهاجمان، تاریخ ایران در بردارنده نکات بسیاری است. بخش عظیمی از میراث مکتوب ملل آسیای میانه و ایران مشترک است. این همه حکایت از پیوندها و علائقی مشترک دارد که بستر ساز فرهنگ همدلی به شمار می‌آید. حضور چند دهه ساله روس‌ها و کشیدن دیوار آهنین میان ملل آسیای میانه و ایرانیان نیز نتوانست چنین میراث باشکوه و علائق مشترکی را کمرنگ سازد. ایرانیان نیز اکنون با اعتقاد به احترام متقابل و تأکید بر ضرورت رابطه و همکاری به آسیای میانه می‌نگرند. این نگاه از جانب ایرانیان با نگاه دیگران متفاوت است. زیرا ایرانیان با ملل آسیای میانه همسایه‌اند و سرنوشت آنها را با خویش در پیوند می‌بینند. لذا ثبات و پیشرفت را برای همه مفید می‌بینند. تجربه دودهمه اخیر نیز نشان داده است که پس از آزادی و استقلال ملل آسیای میانه هر چند شور و غوغایی در جهان به پاخاست و توجه همگان به آسیای میانه جلب شد اما این امر

بسیار تابع سیاست بود و فراز و فرودهای بسیاری یافت و اکنون نیز تا حدود زیادی حرارت سابق را ندارد. این در حالی است که از اهمیت و ارزش آسیای میانه برای ایرانیان کاسته نشده است و همچنان با علاقه‌مندی و احترام، به مردم، تاریخ و فرهنگ آسیای میانه می‌نگرند. دیار رودکی، ابن سینا، بیرونی، سامانیان، تیموریان... و علاقه‌مندی و اهتمام به این مشاهیر و آثارشان برای ایرانیان حاصل فروپاشی شوروی نبوده است. بلکه در تمامی تاریخ مردم ما به این میراث مشترک فرهنگی که ابعاد جهانی نیز دارند با عشق و علاقه نگریسته شده و ایرانیان چراغ فروزان یاد و نام آنها را زنده نگه داشته‌اند.

هم اکنون توجه به آسیای میانه در مراکز تحقیقی و دانشگاهی ایران روز به روز در حال گسترش است. این در حالی است که ممکن است علائق اقتصادی و جزآن در نوسان باشد اما توسعه علائق فرهنگی و تاریخی و گسترش تحقیقات علمی همواره روبرو افزایش دیده می‌شود. این از آن روست که ایرانیان و نیز ملل آسیای میانه در ورای منافع مادی به یکدیگر می‌نگرند. گویی این شعر رودکی را به یاد می‌آورند که:

یاد یار مهربان آید همی.

در سال‌های اخیر همان گونه که ایران به عنوان دروازه‌ای برای رسیدن آسیای میانه به جهان بیرونی و آب‌های بین‌المللی و توسعه تجارت و ارتباطات مطرح شده است؛ برای ایرانیان نیز آسیای میانه به مثابه دریچه‌ای گشوده به تاریخ و فرهنگ و تحقیقات تاریخی و فرهنگی بوده است. منابع علمی و تحقیقی بسیاری در این سال‌ها برای محققان قابل دسترس شده است و دانشمندان ایرانی و کشورهای آسیای میانه در مجالس بین‌المللی با یکدیگر امکان دیدار و تبادل نظر یافته‌اند. افق‌های آینده همکاری‌های فرهنگی نیز بیش از پیش امیدبخش به نظر می‌آید. یکی از نمونه‌های این پیشرفت همکاری در زمینه گرامی‌داشت دانشمندان و میراث‌های تمدنی و تاریخی است. همچنین نوروز به عنوان جشن بزرگ همه این ملت‌ها پذیرفته شده است. هر ساله در آستانه بهار مردم بخش‌های وسیعی از قاره آسیا به استقبال نوروز می‌روند و این خود پیوند و تشابه فرهنگی را در میان آنان توسعه و تحکیم می‌بخشد.